

درآمدی بر رابطه فرهنگ و محیط

سید هدایت‌الله نوری

مقدمه

بحث رابطه فرهنگ و محیط، در مفهوم عام کلمه، بحثی است کهن و رد پای آن را می‌توان در اولین مکتوباتی که درباره انسان نگاشته شده، دنبال کرد. بحث رابطه فرهنگ و محیط و تأثیر و تأثرات این دو مقوله بر همدیگر و نتایج آن - اگرچه نه به نام فرهنگ باشد و نه به نام محیط - در تاریخ اندیشه بشری همه جا حضور داشته و همپای آن رشد یافته و فراز و نشیب‌های بسیاری را نیز طی کرده است.

از قرن نوزدهم، زمانی که مفهوم قدیمی فرهنگ، در زبان انگلیسی واژه مناسب خود (فرهنگ) را یافت و به جایگاه خود در ادبیات علمی دست یافت، به صورت گسترده مورد توجه علوم مختلف قرار گرفت و مانند سایر علوم به مرور شفافیت بیشتری یافت. در این راستا، اندیشمندان در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، بویژه جغرافیدانان سعی زیادی برای کشف، معرفی و تبیین رابطه بین فرهنگ و محیط زندگی انسان به عمل آورده‌اند. با وجود این با توسعه حیطه فعالیت انسان مسلح به فن‌آوری، خطر تخریب شتابان محیط و بالاخره موشکافی علم، قلمرو این مبحث نیز به مرور وسعت و اهمیت بیشتری یافت.

موضوع اصلی مورد مطالعه این مقاله، رابطه فرهنگ و محیط عنوان شده است. اما از این عبارت مفهوم خاصی در نظر بوده که به توضیحی کوتاه نیاز دارد.

فرهنگ و محیط در ابعاد و جنبه‌های متفاوتی با همدیگر تلاقی دارند. در مطالعات و بررسیهای علمی در مورد ارتباط فرهنگ و محیط، چه در علوم جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و چه در جغرافیا، با وجود دیدگاههای متفاوت این علوم در زمینه ارتباط فرهنگ و محیط - که البته



● «در عصر ما فرهنگ بر ابزارها و رسوم و معتقدات و علوم و هنرها و سازمانهای اجتماعی دلالت می‌کند. انسان به وسیله فرهنگ جامعه خود موجودی اجتماعی می‌گردد، با مردم پیرامون خود از هزاران جهت هماهنگی می‌یابد و از مردم جامعه‌های دیگر از صدها جهت متفاوت می‌شود».

در این مقاله سعی شده کمتر به آن پرداخته شود و بیشتر به وجه مشترک توجه داشته‌ایم - به نظر می‌رسد؛ این ابعاد و جنبه‌ها مخلوط می‌شود و این اختلاط نه فقط مفهوم واژه‌های فرهنگ و محیط را مبهم می‌سازد، بلکه ارتباط این دو مقوله را نیز پیچیده و مغشوش می‌کند. به نظر نگارنده تفکیک این ابعاد و جنبه‌های مختلف - اگر چه گاهی با هم مرتبط می‌باشند - می‌تواند تصویر روشنتری از ارتباط این دو مقوله ارائه دهد. در این مقاله، این ابعاد در چهار زمینه اساسی مطرح گردیده و هر کدام در محدوده مقاله تحلیل شده است.

از ویژگیهای هر دو واژه مورد مطالعه این مقاله یعنی فرهنگ و محیط، باز و گسترده بودن مفهوم آنهاست. هر دو واژه دارای مفاهیم، تعاریف و حتی کاربردهای بسیار متفاوت و متنوعی می‌باشند. از این رو برای اینکه در ادامه بحث تا حد امکان مفاهیم روشنتر و دقیقتری از این واژه‌ها ارائه دهیم، بحث را با تعاریفی برگزیده از دو واژه مزبور آغاز می‌کنیم.

فرهنگ

چنانکه قبلاً اشاره شد، واژه فرهنگ - چه در کاربرد عامیانه آن و چه در ادبیات علمی - با مفاهیم و تعاریف متفاوت و متنوعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، چنانکه قبول تعریفی واحد از این واژه دشوار به نظر می‌رسد. در این بخش جهت فراهم آمدن زمینه و چارچوب مشخص‌تری از بحث، به چند تعریف برگزیده که ارتباط بیشتری با موضوع مقاله دارد و در بحثهای آینده نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت، اشاره می‌کنیم.

یکی از معروفترین و پذیرفته‌شده‌ترین تعاریف فرهنگ

از تایلر (Tylor) است که بیش از یک قرن قبل ارائه گردیده، او می‌گوید: «فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به‌عنوان عضو جامعه از جامعه خود می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را برعهده دارد».^۱

«در عصر ما فرهنگ بر ابزارها و رسوم و معتقدات و علوم و هنرها و سازمانهای اجتماعی دلالت می‌کند. انسان به وسیله فرهنگ جامعه خود موجودی اجتماعی می‌گردد، با مردم پیرامون خود از هزاران جهت هماهنگی می‌یابد و از مردم جامعه‌های دیگر از صدها جهت متفاوت می‌شود».^۲

«بشر برای اینکه محیط طبیعی را برای زیستن آماده کند و از منابع و نعمتهایی که «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» پیرامون او گسترانده‌اند، استفاده کند، قرن‌ها و قرن‌ها تلاش کرد، اندیشه نمود، ابزار ساخت... حاصل این تجربه‌ها و دستاوردها... را به فرزندان خود سپرد و آنان نیز به نسل بعد سپردند... این میراث را دانشمندان علوم اجتماعی فرهنگ می‌نامند».^۳

دکتر شریعتی می‌گوید: «فرهنگ عبارت است از مجموعه تجلیات (به صورت سمبل‌ها، علائم، آداب و رسوم، سنتها، آثار و رفتار جمعی...) معنوی، هنری، تاریخی، ادبی، مذهبی و احساس یک قوم که در طول تاریخ آن قوم فراهم آمده و شکل مشخصی گرفته است. این تجلیات، دردها، نیازها، کیفیت جنس روح و فطرت، خصوصیات اجتماعی و زیست مادی و بالاخره روابط اجتماعی و ساختمان اقتصادی آن قوم را توجیه می‌کند».^۴ مالک‌بن نبی فرهنگ را در دو حالت سنتی و نوین آن معرفی می‌کند و معتقد است؛ فرهنگ سنتی به‌عنوان میراثی از میراث‌های روم و آتن شناخته می‌شود و به‌عنوان مجموعه‌ای از دستاوردهای اندیشه؛ در زمینه هنر، فلسفه، دانش و قانون تعریف می‌شود. اما در تفکر نوین، مفهوم

۱- محمود روح‌الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، عطار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۷.

۲- آگبرن و نیمکف، زمینه جامعه‌شناسی، ا.ح، آریانپور، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۰.

۳- روح‌الامینی، همان، ص ۳.

۴- علی شریعتی، مجموعه آثار شماره ۲۵، دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار شریعتی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۰۱.



محیط

درباره محیط نیز - اگرچه نه به گستردگی فرهنگ - تعاریف و مفاهیم بسیار متفاوتی وجود دارد. محیط در سیر تکوین تفکر بشری به صورتهای مختلف مورد توجه بوده و گهگاه به دلیل استقبال اندیشمندی، در جایگاه علمی رفیعی قرار گرفته است. در دهه‌های اخیر بحث محیط بیش از گذشته مورد توجه علم بوده و شاخه‌های متعددی از علوم به مطالعه آن اختصاص یافته است. محیط در ادبیات علمی امروز، کاربرد فراوانی یافته است و به‌طور مکرر با عباراتی چون محیط طبیعی، محیط جغرافیایی، محیط اجتماعی، محیط فرهنگی و... مطرح می‌گردد. طبیعی است که هر کدام از این اصطلاحات بار معنی خاص خود را دارد و هر کدام در ارتباط با فرهنگ نیز معنای مخصوصی به خود

فرهنگ از آثار انسانی که فریحه‌های تفکر کلاسیکی به بار آوردند، فرامی‌گذرد تا در وسعت خود، واقعیت اجتماعی‌یی را بگنجانند که به شکل عمومی، نقش و نشان نبوغ انسانیت را به خود بگیرد.^۵

در جغرافیا واژه فرهنگ با تعاریف و قلمرو مفهوم متفاوتی به کار رفته و همین تفاوت، مبنای دیدگاهها و مکتبهای مختلفی در جغرافیا گردیده است. در اینجا به تعریف هاگت (Hagget) که تحت عنوان خلاصه‌ای از نظر جغرافیدانان در مورد فرهنگ آمده است، بسنده می‌نماییم. بر اساس این تعریف؛ «فرهنگ الگوهای رفتار آموخته شده انسانی را که در قالب مقاومی شکل می‌گیرد، بیان می‌کند و به واسطه آن، ایده‌ها و تصورات از یک نسل به نسل دیگر یا از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود».^۶ بحث فرهنگ در جغرافیا غالباً با مفهوم مکان همراه است و عبارت «چشم‌انداز فرهنگی» - که در طول قرن جاری در جغرافیا به‌طور گسترده استفاده شده است - گویای این ارتباط است. در تعریف، چشم‌انداز فرهنگی «به همه فعالیت‌های انسانی اطلاق می‌شود که انسان به وسیله آن، چهره زمین و محیط خود را در جهت ادامه حیات تغییر می‌دهد».^۷

۵- مالک‌بن نبی، مشکل فرهنگ، جواد صالحی، قلم، تهران، ۱۳۵۹، صص ۲۹-۳۰.

۶- پیتر هاگت، جغرافیا ترکیبی نو، جلد ۲، شاپور گوردوزی‌نژاد، سمت، تهران، ۱۳۷۵، ص ۶.

۷- حسین شکویی، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، گیتاشناسی، ۱۳۷۵، ص ۱۷۹.

فرهنگ روح محیط

فرهنگ، خود به نوعی محیط و یا به عبارت دیگر نوعی از محیط است. این تلقی از فرهنگ، در ادبیات علوم اجتماعی، در جایی که از محیط فرهنگی، محیط اجتماعی، اقلیم اجتماعی و... صحبت می‌شود، بسیار به چشم می‌خورد. این تلقی به خوبی در این گفته مالک بن نبی مشخص است که «بنابراین فرهنگ خود محیطی است که فرد، خصلتها و شخصیت خود را در آن شکل می‌بخشد»^{۱۰} یا اینکه می‌گوید: «فرهنگ محیطی است که تمدن معینی را باز می‌تابد و انسان متمدن در چارچوب آن [محیط] حرکت می‌کند».^{۱۱}

عبارت چشم‌انداز فرهنگی نیز با این دیدگاه به فرهنگ نگاه می‌کند. این واژه در برابر چشم‌انداز طبیعی است و مجموعه‌ای مرکب از عوامل فرهنگی (انسانی، اجتماعی، اقتصادی و...) پیرامون انسان را در بر می‌گیرد.

در تلقی فرهنگ به عنوان محیط، هر چند فرهنگ را در یک مفهوم عام و گسترده هم در نظر بگیریم، به هر حال عامل محیط طبیعی و زیست‌شناختی را نمی‌توان از مفهوم محیط حذف کرد و در نتیجه فرهنگ، فقط به عنوان بخشی از مجموعه نظام محیطی قابل تصور خواهد بود.

اما به نظر نگارنده بحث به اینجا ختم نمی‌شود، زیرا که فرهنگ نقش هویت بخشیدن به محیط (مکان) را دارد و به عنوان شاخص و معرف محیط عمل می‌کند و محیط (محیط طبیعی) از طریق فرهنگ موجود در آن، حیات، هویت و شخصیت می‌یابد.

در زمینه این تلقی از فرهنگ نیز سخن مالک بن نبی مهم است که می‌گوید: «وقتی فرد پیوند خود را با حوزه زیستی از دست دهد، می‌گوییم او از لحاظ مادی مرده است، به همین ترتیب اگر پیوند خود را با حوزه فرهنگی از دست دهد، از لحاظ فرهنگی می‌میرد. بنابراین فرهنگ همان زندگی است که بدون آن (جامعه) به جامعه مرده‌ای تبدیل می‌شود».^{۱۲} در جغرافیا نیز فرهنگ به عنوان عامل

می‌گیرد. از این رو گذری بر مفهوم یا مفاهیم محیط به روش‌تر شدن بحث کمک خواهد کرد.

واژه محیط در ادبیات علوم انسانی و علوم اجتماعی - و حتی در جغرافیا تا چند دهه گذشته - عمدتاً به مفهوم محیط طبیعی مطرح می‌گردید، ولی به تدریج مفهوم گسترده‌تری یافت و با رواج اصطلاحات محیط جغرافیایی، چشم‌انداز فرهنگی و...، محیط نیز آن مفهوم صرف طبیعی خود را از دست داد و اکنون بیشتر در مفهومی مرکب به کار می‌رود.

محیط اگرچه موضوع علم جغرافیاست، اما مفهوم کنونی آن برای جغرافیا نیز جدید است، زیرا که در نیم قرن اخیر به صورت گسترده و در ابعاد مختلف و با اندیشه‌های نو مورد توجه قرار گرفته است. مفهوم محیط جغرافیایی یکی از نتایج این رویکرد علمی است که اغلب در برابر محیط طبیعی به کار می‌رود. در تعریف محیط جغرافیایی گفته شده: «محیط جغرافیایی از ترکیب و درهم تنیدگی محیط پدیداری (جهان مادی) و محیط رفتاری (جهان ارزشها، عقاید، فرایندهای اجتماعی - اقتصادی) به وجود می‌آید».^۸ در یک جمع‌بندی کلی باید گفت محیط جغرافیایی متشکل از محیط طبیعی و چشم‌انداز فرهنگی است.

واژه محیط اجتماعی نیز در برابر واژه محیط و محیط طبیعی کاربرد نسبتاً زیادی در علوم اجتماعی دارد. به نظر آلن پرو: «واژه محیط اجتماعی آن شرایط خارجی را که یک موجود زنده در آن جای یافته و از آن تأثیر بر می‌گیرد، می‌رساند. این محیط در عین حال، عرصه عمل این موجود زنده است و میدانی را تشکیل می‌دهد که باید برای زندگی با آن انطباق یابد».^۹

چنانکه از تعاریف بالا استنباط می‌شود، محیط اجتماعی و محیط جغرافیایی علی‌رغم تفاوت در مفاهیم فرعی مورد توجه هر کدام، هر دو به یک مفهوم اساسی از محیط، یعنی نظام واحدی که از هماهنگی و تعامل مجموعه عوامل پیرامون انسان اعم از طبیعی و انسانی پدید می‌آید، اشعار دارند.

در بحث‌های آینده واژه محیط بیشتر در همین مفهوم (محیط جغرافیایی) به کار رفته و در کنار آن بنا بر ضرورت از محیط طبیعی نام برده شده است.

۸- حسین شکویی، همان، ص ۱۱۸.

۹- آلن پرو، فرهنگ علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، ص ۳۶۶.

۱۰- مالک بن نبی، همان، ص ۸۲.

۱۱- مالک بن نبی، همان، ص ۸۲.

۱۲- مالک بن نبی، همان، ص ۵۶.

● فرهنگ نقش هویت بخشیدن به محیط (مکان) را دارد و به عنوان شاخص و معرف محیط عمل می‌کند و محیط (محیط طبیعی) از طریق فرهنگ موجود در آن، حیات، هویت و شخصیت می‌یابد.

فضا از طریق این همگنی، یک محدوده جغرافیایی را از محیطهای مجاور مجزا و به یک حوزه فرهنگی تبدیل کرده است. حوزه‌های فرهنگی سطح زمین را می‌توان به صورت موزائیک فرهنگ انسانی تصویر کرد.

حوزه فرهنگی با وجود هویت خاص، هیچگاه مستقل نیست و لاجرم با فرهنگ‌های دیگر مرتبط و بعضاً حلقه‌ای از حلقه‌های اتصال یک فرهنگ بزرگتر را تشکیل می‌دهد، به عبارت دیگر فرهنگ خود، به خرده فرهنگ‌های کوچک و بزرگ تقسیم گردیده است. از اینجاست که از نواحی اصلی و بزرگ فرهنگی، فرهنگ مادر، حوزه‌های فرهنگی فرعی و... صحبت می‌شود. بنابراین فرهنگ‌ها و یا به عبارت بهتر حوزه‌های فرهنگی، گذشته از افتراق و اختلاف فرهنگی، دارای پیوستگی، ارتباط، شباهت و پیوند نیز هستند. بر اساس این پیوستگی می‌توان دسته‌بندی‌هایی نیز از فرهنگ‌های جهانی ارائه داد و بر روی نقشه جهان ترسیم نمود.

گونه‌های فرهنگی یا نظام‌های اجتماعی، فرهنگی-که آن را «فرهنگی که یک گروه جداگانه خودمختار (جامعه) بشری مانند یک قبیله یا یک ملت دارد»^{۱۶} معنی کرده‌اند- مرتبط با همین حوزه‌های فرهنگی است.

یکی از خصوصیات فرهنگ، تحرک آن است. هر فرهنگی به صورتی یا در حال توسعه و ترقی است و یا در حال افول و ضعیف شدن. حوزه فرهنگی نیز به تبع فرهنگ، در تغییر و جابه‌جایی مداوم، یا در حال توسعه و نفوذ در فرهنگ‌های دیگر و یا در حال عقب‌نشینی در برابر فرهنگ مجاور و پذیرش آن است و از این طریق است که انتشار فرهنگی یا درهم آمیختگی فرهنگی پدید می‌آید.

افتراق مکانها^{۱۳} شناخته شده که همین برداشت از فرهنگ را در بر دارد.

بنابراین تبلور و تجلی فرهنگ جامعه، به هر محیط هویت و شخصیت خاصی می‌بخشد و طبعاً درجه و اعتبار محیط (مکان) به چگونگی فرهنگ آن مکان بستگی دارد. به میزانی که فرهنگ غنی‌تر باشد، این غنا به مکان ارزش و اقتدار می‌بخشد و توانایی توسعه و گسترش و حتی سلطه می‌یابد.

حوزه فرهنگی

جهان بشری متشکل از فرهنگ‌های گوناگون با ویژگیها، اقتدار و قلمرو متفاوت است. هر فرهنگی، مکان جغرافیایی خاصی از کره خاکی را به خود اختصاص داده است و یا به عبارت دیگر به جایگاه جغرافیایی معینی اختصاص دارد. در اساس فرهنگ یک نوع مفهومی اختصاص مکانی را در خود مستتر دارد. چنانکه شریعتی می‌گوید: «در میان تعریفهای گوناگون که برای فرهنگ شده است، یک وجه مشترک می‌توان استنباط کرد و آن این است که به هر حال فرهنگ به هر معنی و در هر مفهومی یک شاخصه ملی دارد.»^{۱۴}

فرهنگ از آغاز شکل‌گیری، با محیط خاصی ارتباط می‌یابد و این ارتباط از طریق کنش متقابل مداوم برای سازگاری، منتج به یک پیوند استوار بین فرهنگ و محیط جغرافیایی آن می‌گردد. این پیوند یک امر همیشگی است و اگر چه شاید با فراز و نشیبهای زیادی روبه‌رو گردد ولی هیچگاه از بین نخواهد رفت.

در تعریف پهنه فرهنگی (حوزه فرهنگی) گفته شده: «پهنه‌های فرهنگ نواحی جغرافیایی هستند که در آنها الگوهای مشخص فرهنگی قابل تشخیص‌اند، این امر ممکن است به واسطه پیوستگی مکرر مختصه‌های فرهنگی باشد، ولی معمولاً از طریق شیوه‌هایی است که فرهنگ برای بقای در محیط مخصوص به خود در پیش می‌گیرد.»^{۱۵}

بنابراین حوزه فرهنگی، فضایی است که در آن نوعی همگنی در ویژگیها و مؤلفه‌های فرهنگی وجود دارد و این

۱۳- حسین شکویی، همان، ص ۲۸۲.

۱۴- علی شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی اسلامی، مجموعه آثار شماره ۲۷، الهام، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۰۴.

۱۵- م جلالی مقدم، پهنه فرهنگ، گفتارهایی در باب فرهنگ، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۶، سال ۱۳۷۷، ص ۶۶.

۱۶- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، مجموعه فرهنگ آسیا، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، تهران، ۱۳۵۷، ص ۹۲.

● «انسان به اتکای فرهنگ خود، از یوغ طبیعت می‌رهد و به جای آنکه در مقابل تحریکات محیط طبیعی، دستخوش تغییرات ارگانیک شود، طبیعت را موافق حال خود تغییر می‌دهد.»

در کنار اینها، در برخی تعاریف، مفهوم مورد نظر به صورت متعادلی بیان گردیده است. در این باره به تعریف روح‌الامینی در بخشهای گذشته مراجعه نمایید. همچنین فریدمن (Freadman) «به راه‌حل گروهی برای مسائل مختلف زندگی انسان که شکل رابطه میان انسان و روابط انسانها با محیط خود را تعیین کند، فرهنگ می‌گوید».^{۱۷} گوردون چایلد (V.G. Childe) معتقد است یکی از ویژگیهای ما انسانها، استعدادمان به تطبیق خودمان با محیط و آب و هوا به مدد تدابیر مصنوعی یعنی فرهنگ می‌باشد.^{۱۸} و تعریف چشم‌انداز فرهنگی که در گذشته نقل گردید نیز بر همین مفهوم تأکید دارد.

فرهنگ در تعریف برخی اندیشمندان، در اساس به عنوان ابزار سازگاری معرفی شده است و این دیدگاه از فرهنگ، خود به عنوان یک نظریه مطرح گردیده است.^{۱۹} در تعریف ساموئل کینگ آمده: «فرهنگ را می‌توان به عنوان مجموعه مساعی بشر برای تطبیق یافتن با محیط خودش و یا به اصطلاح طرح زندگی‌اش دانست»^{۲۰} و در تعریفی دیگر وایت (White) می‌گوید: «فرهنگ مکانیسمی خاص و عینی دانسته شده که آدمی برای سازگاری با محیط خودش آن را به کار می‌گیرد».^{۲۱} و از رالف و پیدینگتون (Pidington) نقل شده: «فرهنگ اساساً مکانیسمی برای سازگاری است که برآورده شدن نیازهای زیستی و اجتماعی انسان را میسر می‌سازد».^{۲۲}

در این نظریه (تعاریف اخیر)، فرهنگ در اساس به عنوان ابزار سازگاری مطرح می‌شود و تمامی جنبه‌های

بر اساس این جریان انتشار هر ناحیه فرهنگی متشکل از مرکز یا مراکز و نواحی کانونی فرهنگی است که مقاومت بیشتری در برابر تغییر از خود نشان می‌دهد. از این کانون به طرف خارج به تدریج فرهنگ ناحیه با فرهنگ‌های مجاور امتزاج بیشتری می‌یابد و در نهایت به فرهنگ حاشیه‌ای تبدیل می‌شود. گاهی فرهنگی اضافه بر محدوده جغرافیایی خود، محدوده‌ای را نیز به عنوان حوزه نفوذ فرهنگی به خود اختصاص می‌دهد.

بی‌تردید با توسعه علوم و ارتباطات، روز به روز مرزهای حوزه‌های فرهنگی کمرنگ‌تر می‌شود و انتشار فرهنگ سرعت بیشتری می‌یابد، به طوری که می‌توان از سیطره جهانی فرهنگ‌ها صحبت کرد. این تحرک و سرعت انتشار فرهنگی، شناسایی جغرافیایی فرهنگ‌ها و شیوه‌های انتشار فرهنگی را در سطوح جهانی و بویژه ناحیه‌ای، به عنوان یک امر ضروری و فوری به خصوص برای جوامعی که علاقه‌مند به حفظ مرزهای فرهنگی خود می‌باشند، مطرح نموده است.

فرهنگ ابزار سازگاری انسان با محیط

یکی از ابعاد تلاقی فرهنگ و محیط آنجاست که فرهنگ به عنوان ابزار و وسیله تطبیق و سازگاری انسان با محیط خود ایفای نقش می‌کند. این مفهوم و یا به عبارت دیگر، وظیفه در هر تعریفی که از فرهنگ داشته باشیم، وجود دارد. میزان موفقیت و چگونگی هر فرهنگ در شکل انطباق انسان با محیط است و از سویی نوع انطباق انسان با محیط، شاخص اساسی آن فرهنگ است. طبعاً هر چه فرهنگ غنی‌تر باشد، از راه و روشهای بالاتری برای انطباق و سازگاری بهره می‌جوید.

نگاه اندیشمندان علوم اجتماعی و فرهنگ‌شناسان به این بُعد از فرهنگ بسیار متفاوت است. در بسیاری از تعاریف، به این ویژگی صریحاً اشاره نشده است. در این مورد به تعاریف ارائه شده از تایلر، مالک‌بن نبی، آگبرن و نیمکف و شریعتی در همین مقاله و همچنین بسیاری از تعاریف دیگر که در منابع مختلف آمده است، توجه کنید.

۱۷- آذر قلی‌زاده، مبانی جامعه‌شناسی، محتشم، کاشان، ۱۳۷۴، ص ۶۲.

۱۸- گوردون چایلد، تاریخ، ترجمه محمدتقی فرامرزی، مازیار، تهران، ۱۳۵۲، ص ۹۰.

۱۹- م جلالی مقدم، گفتارهایی در باب فرهنگ، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۳، تیر ۱۳۷۷، ص ۵۶.

۲۰- آذر قلی‌زاده، همان، ص ۶۲.

۲۱- م جلالی مقدم، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۳، همان، ص ۵۶.

۲۲- م جلالی مقدم، همان، ص ۵۶.

فرهنگ چون؛ علم، فن آوری، ابزارسازی، سازمانهای اجتماعی، تعاون اجتماعی و باورها و اعتقادات به عنوان ابزارهای انطباق انسان با محیط زیستش توجیه می‌گردد.

به اعتقاد نگارنده با وجود تمام تعاریف بالا به نظر نمی‌رسد، هیچ‌کدام از اندیشمندان، بُعد وسیله سازگاری با محیط بودن فرهنگ را به کلی نفی نمایند. آگبرن و نیمکف با وجود اینکه در تعریفی که از ایشان نقل کردیم، اشاره‌ای به این جنبه فرهنگ ندارد ولی در جایی دیگر می‌گوید: «انسان به اتکای فرهنگ خود، از یوغ طبیعت می‌رهد و به جای آنکه در مقابل تحریکات محیط طبیعی، دستخوش تغییرات ارگانیک شود، طبیعت را موافق حال خود تغییر می‌دهد.»^{۲۳}

از مقایسه تعاریف و نظریات مختلف در زمینه بُعد ابزار سازگاری بودن فرهنگ، می‌توان استنباط کرد که به میزانی که مفهوم فرهنگ، تنگتر می‌شود و ابعاد معنوی فرهنگ بی‌رنگتر می‌گردد، در مقابل، عامل انطباق و سازگاری، چهره با اهمیت‌تر و عمده‌تری نشان می‌دهد. به همین جهت باید بزرگترین اشکال نگاه ابزاری به فرهنگ را، کوچک و بی‌اهمیت کردن جایگاه فرهنگ در جوامع بشری دانست.



گذشته از این اگر تلقی ابزاری صرف را از فرهنگ بپذیریم، بسیاری از جلوه‌های فرهنگی از جمله رویکردهای دینی و معنوی انسان، فعالیت‌های زیباشناختی و هنری و حتی بسیاری از اخلاقیات انسان توجیه‌پذیر نخواهد بود.

تقابل فرهنگ و محیط

این بعد از رابطه فرهنگ و محیط بی‌تردید بحث‌انگیزترین مبحث و از نظر قلمرو آن در مباحث علوم مختلف، گسترده‌ترین آن در بین مباحث انجام شده قبلی است.

گفتنی است که در این مبحث دایره قلمرو فرهنگ بنا بر محتوای بحث نسبت به بحث‌های دیگر گسترده‌تر و گاهی مترادف با خود انسان آمده است. در مقابل، دایره مفهوم محیط، تنگتر شده و در بخشهایی فقط محیط طبیعی را در برمی‌گیرد.

زندگی بشر از آغاز تاکنون داستان مبارزه و تلاش برای سلطه بر طبیعت بوده است. آنچه از تاریخ به یادگار مانده، گویای این است که تا همین اواخر محیط (طبیعت) قدرت بلامنازع در این میدان بود و هر چه به گذشته برگردیم، این سلطه، مقتدرانه‌تر و شفاف‌تر می‌شود. هنوز هم با اینکه فرهنگ و فن آوری توسعه یافته، موانع محیطی در بسیاری از مناطق همین کره خاکی، مانند قطب‌های یخبندان، بیابانهای سوزان، جنگلهای متراکم و ارتفاعات، دست انسان را به‌طور کلی بسته و حاکمیت با طبیعت است.

نقش شرایط طبیعی در پیدایش تمدنهای اولیه بشری به عبارت دیگر اولین گونه‌های فرهنگی برای هیچ‌کس قابل انکار نیست. وجود سرزمینهای پست و هموار پوشیده از خاکهای رسوبی حاصلخیز و شاداب از نعمت آب، زمینه‌های ایجاد اولین تمدنهای بشری را در کنار رودهای دجله و فرات، نیل، سند و... پدید آورد که هر کدام فرهنگ‌های غنی را برای تاریخ بشری به جای گذاردند.^{۲۴}

این رخدادهای ناتوانی علمی و فنی بشر در تقابل با طبیعت موجب شده بود که انسان تا رنسانس و حتی بعد از آن، در سلطه بی‌چون و چرای طبیعت و عدم اختیار خود در برابر شرایط محیط تردید روا ندارد.

۲۳- آگبرن و نیمکف. همان، ص ۱۲۳.

24. Horton P. Hunt. ch. Sociology Mc Grow Hill Siath Ed. 1987.

این جریان فکری از اولین آثار علمی بشر و بویژه در فلسفه یونانی و از جمله ارسطو به چشم می خورد. ابن خلدون، اولین دانشمندی که سعی کرد رفتار اجتماعی انسان را با اصول و قوانین علمی تبیین کند، معتقد بود انسان برای حضور در جامعه از عوامل طبیعی و اقلیمی تأثیر می پذیرد. از نظر او فقط انسان اقلیم های خاص، توان تمدن سازی و تمدن پذیری را دارند. همین اندیشه، بعدها تحت عنوان نظریه جغرافیای مطرح گردید.^{۲۵}

منتسکیو در قرن هیجدهم (۱۷۵۵-۱۶۸۹) شکست و پیروزی اقوام مختلف را به نوعی ناشی از تأثیر آب و هوا می داند، زیرا از نظر او این آب و هواست که خوی و منش افراد را شکل می دهد.^{۲۶} و بالاخره تفکر جبر جغرافیایی و یا جغرافیایگری در قرن جاری، بویژه در بین جغرافیدانان در اشکال مختلف وجود داشته است. از آخرین نظریاتی که در این زمینه مطرح گردید، نظریه السورت هانتینگتن (E. Huntington) بود که ابعاد فرهنگی حیات انسانی را بیشتر مورد نظر داشت. هانتینگتن معتقد بود، در برخی نواحی معتدل نیمکره شمالی، اقوامی به سر می برند که از لحاظ تندرستی و نیرومندی بر اقوام دیگر برتری دارند و جامعه های بزرگ انسانی نیز در همین نواحی معتدل پدید آمده اند.^{۲۷}

با شروع قرن نوزدهم و به دنبال تحولات علمی سریعی که پس از رنسانس شکل می گرفت، تفکر جبر جغرافیایی نیز عقب نشینی نمود و طولی نکشید که به جای آن قدرت اختیار و ابتکار انسان در برابر قدرت طبیعت قرار گرفت. با توسعه علم و فن آوری و افزایش توانایی انسان در تغییر شرایط طبیعی، این بار در اندیشه بسیاری، طبیعت مقهور مطلق انسان گردید و محیط در بست در ید اختیار انسان قرار گرفت. این تفکر به سرعت در بین اندیشمندان علوم اجتماعی انتشار یافت و با استقبال زیادی روبه رو گردید. بر اساس این تفکر «جامعه انسانی نه فقط امکانات طبیعی اعضای خود را در قالب معینی می ریزد و به آن تشخص می بخشد، بلکه محیط طبیعی را هم به صورتی که موافق وضع خود باشد، درمی آورد.»^{۲۸}

آنچه مسلم است ارتباط فرهنگ و محیط و به عبارت دیگر انسان و محیط و چگونگی پیروزی هر کدام تا حد زیادی به پویایی و قدرت فرهنگ ها باز می گردد. چنانکه هر چه انسان قدرت و توانایی اش بیشتر می شود، تأثیر

عامل جغرافیایی ضعیف تر می گردد. طبعاً این جریان تقابل محیط و فرهنگ تا حد زیادی متأثر از همین اصل بوده است.

برخورد فرهنگ و طبیعت از گذشته تا همین اواخر برخوردار جدالی بوده است و همیشه پیروزی یکی معادل شکست دیگری قلمداد شده است. چنانکه گفته شده: «انسان برای حفظ حیات خود ناگزیر بر آن است که همواره با طبیعت پیرامون خود بستیزد و نظراً و عملاً بر آن چیره شود. مبارزه انسان با طبیعت در جریان زمان، به منوالی یگانه ادامه نمی یابد، بلکه در هر دوره به تناسب مقام اقتصادی انسان و نیز تا اندازه ای موافق مقتضیات طبیعی، شکل می گیرد.»^{۲۹}

به هر حال امروزه تفکر ستیز انسان و محیط رو به افول گذارده و انسان در تلاش برای فراهم آوردن زمینه یک آتش بس دایمی بین خود و محیط است. در اندیشه جدید آتش انسانگرایی و جبر فرهنگی و قدرت لایزال انسان در برابر طبیعت فروکش کرده و نگاه واقع بینانه تری به برخورد محیط و فرهنگ به چشم می خورد. اکنون شیوه نوینی از تفکر مبتنی بر اصالت انسان و طبیعت در کنار هم مطرح می باشد. در این دیدگاه «بین انسان و طبیعت رابطه یکطرفه وجود ندارد بلکه رابطه علی متقابل مداوم وجود دارد.»^{۳۰} در این دیدگاه نه طبیعت و نه فرهنگ، هیچ کدام مطلق نیست و به تعداد محیطها و فرهنگ های گوناگون تنوع و تکثر برخوردار وجود دارد. انسان اندیشمند امروز بر آن است که در هر کجایی از این دنیای متنوع، منطقی ترین راه و روش هماهنگی و تعامل بین انسان و محیط را بیابد. این جست و جو بخش مهمی از علم امروز را تشکیل می دهد و راه و روشهای اتخاذ شده در این زمینه، تعریف فرهنگ را در جوامع آینده ارائه خواهد کرد.



۲۵- تقی آزاد ارمکی، جامعه شناسی ابن خلدون، تیبان، تهران، ۱۳۷۶.

۲۶- حسین شکویی، فلسفه جغرافیا، دانشگاه آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۳، ص ۴۹.

۲۷- آگبرن و نیمکف، همان، ص ۱۱۰.

۲۸- گوردون چایلد، همان، ص ۹۰.

۲۹- آگبرن و نیمکف، همان، ص ۴۵۹.

۳۰- علی شریعتی، تاریخ تمدن ۱، مجموعه آثار شماره ۱۱، دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار شریعتی، ۱۳۵۹، ص ۶۸.